

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# فیش منبر

قطره ای از فضائل


حضرت زهرا سلام الله علیها

↓ کانال فیش منبر و مرثیه درایتا ↓

<https://eitaa.com/fishemenbar>

عرضه در سایت طلبه یار = <https://www.talabeyar.ir>

فاطمه ای پاک بانوی بهشت  
بر مشام آید ز تو بوی بهشت  
فاطمه ای شاهکار ذو الجلال  
کوثر عشقی و خورشید کمال  
لیله القدر علی و احمدی  
تو بهار عشق حی سرمدی

حضرت صدیقه اطهر، فاطمه زهرا  از نظر فضایل و عظمت آنچنان در  
اوج قرار دارد که شناخت او جز برای معدودی از انسانها میسر نیست.


نام فاطمه

«إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةً لَأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا؛ فاطمه نامیده

شده است؛ چون خلق از (کنه) شناخت او عاجز هستند.»

با اینکه قرن‌ها تلاش شده است مقام او آنچنان که هست معرفی شود؛

ولی باز هم قدر و عظمت او همچون قبرش مخفی است.

مقام معنوی حضرت در حدی است که حضرت صادق  می فرماید: «وَ هِيَ الصَّدِيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى؛ أَوْ صَدِيقَةُ كُبْرَى است که بر محور شناخت او قرنهای گذشته دور زده است.»


شاعر عرب به همین نکته اشاره کرده، می گوید:


وَحُبُّهَا مِنَ الصِّفَاتِ الْعَالِيَةِ  
عَلَيْهِ دَارَتِ الْقُرُونُ الْخَالِيَةُ

«دوستی او از صفات ارزنده است، و قرنهای گذشته بر محور او

چرخیده.»

با این حال، به صورت اجمالی و سر بسته باید فضایل حضرت را باور

داشت و انکار نکرد؛ چرا که رسول خدا  فرمود: «الْوَيْلُ لِمَنْ نَكَرَ، الْوَيْلُ لِمَنْ نَكَرَ، الْوَيْلُ لِمَنْ نَكَرَ»

لِمَنْ شُكَّ فِي فَضْلِ فَاطِمَةَ؛ وَايْ! وَايْ! وَايْ! بِرِ كَسِي كِه دَر فَضِيلَتِ زَهْرَا  شُكَّ رَوَا دَارِد.»

آنچه پیش رو دارید، بیان یکی از فضایل آن بانوی با عظمت است که در روایات، تحت عنوان «لیله مبارکه» آمده است.

۱. همان، ج ۴۳، ص ۱۰۵.

۲. الثَّاقِبُ فِي الْمَنَاقِبِ، ابْنِ حَمَزَةَ طَوْسِي، مَوْسِسَةُ انصَارِيَانِ، قَم، ۱۴۱۲ ق، ص ۲۹۴؛ الاسرار الفاطمية، شيخ محمد فاضل مسعودي، تحقيق عادل علوي، مؤسسة الزائر، قم، ۱۴۲۰ ق، ص ۱۷۷.

قرآن ظاهری دارد و باطن و یا بطونی. امامان معصوم به عنوان عدل، ثقل و همراه قرآن، آنجایی که ظرفیت افراد را بالا دیدند، گاه باطن قرآن و یا تأویل آن را بیان نموده‌اند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. مرحوم کلینی با سند صحیح از یعقوب بن جعفر نقل می‌کند، که

گفت: نزد ابی الحسن موسی بن جعفر<sup>۴</sup> در عریض (روستایی در اطراف

مدینه) بودم که شخصی مسیحی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: من از

شهری دور دست و سفر پر مشقت نزد شما آمده‌ام، و ۳۰ سال است که از

پروردگرم درخواست نموده‌ام مرا به بهترین دینها و بالاترین و داناترین

بندگان خود هدایت کند [بعد از سی سال تلاش] سرانجام شخصی در

خواب من آمد و مردی را که در علیاء<sup>۴</sup> دمشق است، به من معرفی نمود

[که نزد او روم] من نزد او رفتم و با او جریان و داستان خود را گفتم: او

گفت: من از تمام هم‌کیشان خود داناترم؛ ولی از من داناتر نیز هست.

گفتم: مرا به کسی که از تو داناتر است، راهنمایی کن؛ زیرا مسافرت

برای من دشوار و سنگین نیست. من تمام انجیل و مزامیر داود و چهار سفر

۴. قسمت بالای شهر دمشق.

از تورات و ظاهر تمام قرآن را خوانده‌ام.

آن دانشمند به من گفت: اگر علم نصرانیت (و آگاهی در مسیحیت)

می‌خواهی، من از تمامی عرب و عجم به آن داناترم و اگر علم یهودیت

خواهی (و دنبال عالم‌ترین عالم در مذهب یهود باشی) «باطی بن شرجیل

سامری» در این زمان داناترین مردم است، و اگر علم اسلام و تورات و

انجیل و زبور و کتاب و هر کتابی که بر هر پیغمبری در زمان شما و

زمانهای دیگر نازل شده و هر خبری که از آسمان نازل شده می‌خواهی

کتابی که در آن است بیان هر چیز (و هر علمی) و شفا و درمان برای

جهانیان و رحمت است برای رحمت‌جویان و مایه بصیرت، است برای کسی

که خدا خیر او را بخواهد و انس با حق داشته باشد. (اگر چنین شخصی را

می‌خواهی): «فَأْتِهِ وَ لَوْ مَشِيًّا عَلَى رِجْلَيْكَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَحَبِّبْهُ عَلَى رُكْبَتَيْكَ

فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَزَحِّفْهُ عَلَى اسْتِكَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَعَلَى وَجْهِكَ؛ اگر می‌توانی

پیاده نزد او برو و اگر نتوانی، با سر زانو و اگر نتوانی، با خزیدن برو و اگر

نتوانی، با چهره (به صورت و سینه‌خیز) بر زمین کشیدن، خود را نزد او

برسان. گفتم: من با تن و مال خود توانایی مسافرت را دارم. (نیازی به

پیاده‌روی نیست.)

گفت: فوراً به یثرب می‌روی، گفتم: یثرب را نمی‌دانم کجاست؟ گفت:  
برو تا برسی به مدینه و شهر. پیغمبری که در میان عرب مبعوث شده  
است و او همان پیغمبر عربی و هاشمی است. چون وارد مدینه شدی، قبیله  
«بنی غنم بن مالک بن نجار» را پیرس که نزدیک در مسجد مدینه است و  
خود را به هیئت و زیور و لباس مسیحیها در آور؛ زیرا والی مدینه بر آنها  
[موسی بن جعفر<sup>۱</sup> و شیعیانش که بنا است نزد آنها بروی] سخت‌گیر است  
و خلیفه وقت (هارون) سخت‌گیر تر.

آنگاه نشانی «بنی عمرو بن مبدول» را که در بقیع زیبر است، بگیر! پس  
پیرس موسی بن جعفر<sup>۲</sup> کیست و منزلش کجاست و آیا به سفر رفته یا  
حاضر است؟ اگر به سفر رفته بود، نزدش برو که مسافرت او از راهی که  
(اکنون) به سویش می‌روی، نزدیک‌تر است. آن گاه به او خبر ده که  
«مطران علیای دمشق» مرا به سوی شما راهنمایی کرده است و او به شما  
سلام بسیار رسانده و می‌گوید: من با پروردگار خود بسیار مناجات می‌کنم  
و از او می‌خواهم که مرا به دست شما مسلمان کند.»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. در شهر مدینه پنج بقیع بوده است: ۱. بقیع مصلی؛ که پیغمبر<sup>ص</sup> در آنجا نماز عید می‌خوانده است. ۲. بقیع غرقه؛ که قبرستان مردم مدینه و بقیع معروف است. ۳. بقیع زیبر؛ زمینی که پیامبر<sup>ص</sup> به او واگذار نمود. ۴. بقیع جنجنه؛ محلی است که درختی در آنجا روییده است. ۵. بقیع بطحان؛ که نزدیک رودخانه بوده. (اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ترجمه مصطفوی، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، ج ۲، ص ۲۴۶).

<sup>۲</sup>. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۸، ج ۴؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۹، ج ۲۸، و ج ۴۸، ص ۸۷.

این مرد نصرانی (بر موسی بن جعفر<sup>۷</sup> وارد شد) بر عصای خود تکیه داد و سرگذشت خود (و خواب خود) را بیان کرد. آنگاه عرض کرد: آقای من! اجازه می‌دهی تکفیر<sup>۸</sup> کنم و بنشینم. حضرت فرمود: اجازه می‌دهم که بنشینی؛ ولی اجازه نمی‌دهم که تکفیر کنی [و خود را در مقابل من خوار نمایی]. مرد نصرانی نشست و کلاه نصرانیت را از سر برداشت. آنگاه عرض کرد: فدایت شوم! آیا به من اجازه سخن می‌دهی؟ «قَالَ نَعَمْ مَا جِئْتَ إِلَّا لَهُ فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ ارْدُدْ عَلَيَّ صَاحِبِي السَّلَامِ؛ فرمود: آری (اجازه می‌دهم) تو فقط برای همین (پرسش) آمده‌ای. مسیحی گفت: جواب سلام رفیقم (مطران) را بده، مگر شما جواب سلام را نمی‌دهی؟» حضرت فرمود: «عَلَى صَاحِبِكَ أَنْ هَدَاهُ اللَّهُ فَأَمَّا التَّسْلِيمُ فَذَاكَ إِذَا صَارَ فِي دِينِنَا؛ جواب رفیقت این است که خدا هدایتش کند ﴿السَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾ و اما (جواب) سلام، زمانی است که به دین ما در آید (و مسلمان شود) مرد نصرانی عرض کرد: «اصلحك الله»<sup>۸</sup> من از محضر شما پرسشی دارم. حضرت فرمود: پپرس!

<sup>۷</sup>. تکفیر؛ تواضع و کرنش مخصوصی است که در برابر سلاطین و بزرگان انجام می‌دادند. به این صورت که اندکی خم شده. دو کف دست را در میان رانها پنهان می‌کردند.




<sup>۸</sup>. اصلحك الله در آن زمان دعای مرسوم و مناسب بوده است و معنای امروزی آن این است که خدا کار را درست کند.

## مسیحی و پرستش از تفسیر قرآن


«قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ ﴿١﴾ وَ نَطَقَ بِهِ ثُمَّ وَصَفَهُ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ فَقَالَ حَم. وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ. فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ مَا تَفْسِيرُهَا فِي الْبَاطِنِ؛ گفت: به من خبر ده از کتاب خدای بلند مرتبه (قرآن حکیم) که آن را بر محمد ﴿١﴾

نازل کرده و بدان سخن گفته و آن را به آنچه که وصف نموده (و لازم است وصف شود) معرفی نموده است. پس فرمود: "حم، سوگند به کتاب روشن که آن را در شبی مبارک نازل کردیم به راستی ما بیم‌دهنده‌ایم. در آن شب هر کار محکم و استواری (از حوادث سال و ...) از هم باز می‌شود (و به مأمورین اجرا) ابلاغ می‌شود. "تفسیر باطنی این آیات چیست؟».


«فَقَالَ أَمَّا حَم، فَهُوَ مُحَمَّدٌ ﴿١﴾ وَ هُوَ فِي كِتَابِ هُودٍ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْهِ وَ هُوَ مَنَّقُوصُ الْحُرُوفِ وَ أَمَّا الْكِتَابِ الْمُبِينِ فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ﴿٢﴾ وَ أَمَّا اللَّيْلَةُ فَفَاطِمَةُ ﴿٣﴾ وَ أَمَّا قَوْلُهُ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ يَقُولُ يَخْرُجُ مِنْهَا خَيْرٌ كَثِيرٌ فَرَجُلٌ حَكِيمٌ وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ؛ اَمَّا حَم، مُحَمَّدٌ ﴿١﴾ است و این نام در کتابی که بر هود نازل شده آمده است و از حروفش کاسته شده (یعنی در کتاب هود از محمد ﴿١﴾ به حم تعبیر شده و دو حرف «م» و «د» آن، به


جهت تخفیف یا جهت دیگری حذف شده است) و اما کتاب روشن  
 امیرالمؤمنین علی  است و اما شب مبارک، فاطمه  است، و اما اینکه  
 می‌فرماید: در آن شب هر امر محکمی را باز می‌کند؛ یعنی از آن فاطمه  
 خیر بسیاری به وجود می‌آید و آن مردی حکیم و مردی حکیم و مردی  
 حکیم است (یعنی مادر امام حسن، امام حسین، زین العابدین  و دیگر  
 امامان است.)»


«فَقَالَ الرَّجُلُ صِفْ لِي الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ مِنْ هَؤُلَاءِ الرَّجَالِ فَقَالَ إِنَّ الصِّفَاتِ  
 تَشْتَبِهُ وَ لَكِنَّ الثَّلَاثَ مِنَ الْقَوْمِ أَصْفُ لَكَ مَا يَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ وَ إِنَّهُ عِنْدَكُمْ لَفِي  
 الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَيْكُمْ إِنْ لَمْ تُغَيِّرُوا وَ تُحَرِّفُوا وَ تُكْفَرُوا وَ قَدِيمًا مَا فَعَلْتُمْ؛


مرد مسیحی گفت: اولین و آخرین این مردان [و دوازده امام] را معرفی  
 کن! فرمود: اوصاف آنان به یکدیگر شباهت دارد (و ممکن نیست شخصی  
 را با بیان اوصافش کاملاً مشخص و ممتاز ساخت)؛ ولی من سوّمی آن قوم  
 (یعنی امام حسین ) را برای تو معرفی می‌کنم که چه کسی از نسل او  
 ظاهر می‌شود (یعنی نه امام و از جمله حضرت قائم (عج) و اوصاف او در  
 کتابهایی که بر شما نازل شده، هست. اگر تغییرش نداده و تحریفش نکنید


و کفر نورزید؛ ولی از قدیم این کار را کرده‌اید.<sup>۹</sup>

البته این حدیث ادامه دارد و ما فقط به آن مقداری که مربوط به حضرت فاطمه زهرا  بود، اکتفا کردیم.

مرحوم مجلسی  در توضیح این حدیث می‌فرماید: «وَأَمَّا التَّعْبِيرُ عَنْ


فَاطِمَةَ  بِاللَّيْلَةِ فَبِاعْتِبَارِ عَفَافِهَا وَ مَسْتَوْرِيَّتِهَا عَنِ الْخَلَائِقِ صُورَةً وَ رُتْبَةً؛ وَ أَمَّا  
تعبیر از فاطمه به اعتبار عفاف و پوشیدگی از مردم بوده؛ چه از نظر ظاهری  
و چه از نظر رتبه (مخفی است).»




و در ادامه می‌گوید: «آنچه در کلام حضرت موسی بن جعفر  آمده،

باطن آیه است و ظاهر قرآن با دلالت التزامی بر آن دلالت دارد؛ زیرا نزول  
قرآن در شب قدر برای هدایت و ارشاد خلق به سوی دستورات دین است  
و برپایی دستورات دین را تا روز قیامت، و این کار انجام نمی‌پذیرد، مگر  
اینکه در هر عصری امامی باشد که تمام نیازهای (هدایتی) بشر را بداند و  
این امر با نصب امیر مؤمنان  تحقق یافت؛ زیرا او مخزن علوم ظاهری و  
باطنی قرآن بود.







به این جهت، مصداق «کتاب مبین» است. و ازدواج حضرت با فاطمه 

<sup>۹</sup>. کافی، ج ۲، ص ۳۹۰؛ تفسیر الصافی، محسن فیض کاشانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۴، ص ۴۴.

سیده زنان - برای این بود که امامانی هدایتگر مردم تا روز قیامت، از او به وجود آیند. در نتیجه، ظاهر با باطن سازگاری دارد.» و آنچه ظاهر آیات مذکور است، با آنچه به عنوان باطن از حرف امام موسی بن جعفر  بیان شده است، هماهنگی دارد.

این حدیث به عنوان باطن قرآن، حضرت صدیقه اطهر، فاطمه زهرا  را به عنوان لیلۀ مبارکه معرفی می کند که علاوه بر وجود پربرکت خویش، یازده امام به عنوان حکیمان این امت با برکت ترین افرادی بوده اند که به امت اسلامی و جهان بشریت خدمت کرده اند، و حضرت فاطمه زهرا  افتخار دارد که ما در چنین امامانی است حدیث دیگر شاهی بر اینکه منظور از لیلۀ القدر حضرت فاطمه  است، در ذیل می آید.

لیله القدر ناشناخته

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  أَنَّهُ قَالَ  إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ  اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ  حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ  لِأَنَّ الْخَلْقَ قَطَمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا؛ از امام صادق  نقل شده است که آن حضرت فرمود: [اینکه خدا می فرماید:] ما قرآن را در شب قدر

نازل کردیم [منظور از] شب فاطمه، و مراد از قدر، خداست، در نتیجه هر کسی فاطمه را آنچنان که باید بشناسد. به حقیقت، شب قدر را درک کرده است و اینکه فاطمه، فاطمه نامیده شده، برای این است که مخلوق از [کنه] معرفت او عاجزند.»

«وَقَوْلُهُ: ❁ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ❁؛ یعنی خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ مُؤْمِنٍ وَ هِيَ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ؛ و سخن خدا که می‌فرماید: و تو چه دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار شب بهتر است؛ یعنی از هزار مؤمن بهتر است و امّ المؤمنین [واقعی] او [فاطمه] است.»

❁ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا ❁ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ ❁ وَالرُّوحُ الْقُدُسُ هِيَ فَاطِمَةُ ❁ ...؛ مراد از ملائکه، مؤمنانی هستند که مالک علوم آل محمد ❁ می‌باشند و مراد از روح القدس، فاطمه ❁ است.»

البته این روایت نیز به عنوان بیان مصداق و باطن آیات است.

فاطمه ❁ در بستر شهادت

ابو بصیر در حدیثی از حضرت صادق ❁ نقل کرده است که فرمود: «وَ

۱. تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، مؤسسه چاپ و نشر قم، ۱۴۱۰ ق، ص ۵۸۱؛ بحار الانوار محمدباقر مجلسی، ج ۴۳، ص


كَانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنَّ قُنْفُذًا مَوْلَى عُمَرَ لَكَزَهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ فَأَسْقَطَتْ  
مُحَسِنًا وَ مَرِيضَةً مِنْ ذَلِكَ مَرِيضًا شَدِيدًا وَ لَمْ تَدَعْ أَحَدًا مِمَّنْ آذَاهَا يَدْخُلُ  
عَلَيْهَا؛<sup>۱۲</sup> سبب وفات فاطمه این بود که قنفذ - غلام عمر - به امر او به وسیله


غلاف شمشیر به آن حضرت آسیب رساند، پس فاطمه فرزند جنین خود را  
سقط کرد و بدان سبب به شدت بیمار شد و اجازه نداد هیچ کس از آن  
افراد که او را اذیت کردند، بر او وارد شوند.»




اسماء گوید: روز آخر آن بانو داخل حجره شد. بعد از دو رکعت نماز،  
خوابید. من مدتی صبر کردم و سپس او را صدا زدم. جوابی نشنیدم. پس  
گفتم: ای دختر محمد مصطفی! ای دختر بهترین کسی که بر زمین گام  
نهاد! پس جوابی نشنیدم. وارد حجره شدم و پوشش را از روی صورت او  
برداشتم. دیدم شهید شده و از دنیا رفته است. پس خود را روی او انداخته  
و او را بوسیدم و گفتم: ای فاطمه! هنگامی که نزد پدرت رفتی، سلام مرا به  
او برسان!

در این هنگام حسن و حسین علیهما السلام وارد شدند و گفتند: اسماء! مادرمان  
کجاست؟ اسماء گوید: من ساکت شدم و چیزی نگفتم؛ ولی آنان وارد

<sup>۱۲</sup>. بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۴۲، ص ۱۷۰، ح ۱۱؛ دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، منشورات الرضی، قم، اول ص ۴۵.



حجره شدند و دیدند مادرشان خوابیده است. حسین مادر را حرکت داد و متوجه شد که از دنیا رفته است. گفت: ای برادر! خدا دربارهٔ مادرمان، تو را اجر دهد! پس خود را روی مادر انداخت و او را می‌بوسید و می‌گفت: «يَا أُمَّهُ كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ تَفَارِقَ رُوحِي بَدَنِي؛ ای مادر! با من سخن بگو! پیش از آنکه روح از بدنم جدا شود. حسین هم پای مادر را می‌بوسید و می‌گفت: «يَا أُمَّهُ أَنَا ابْنُكَ الْحُسَيْنُ»  كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ يَتَّصَدَعَ قَلْبِي فَأَمُوتِ؛ آلی مادر! من فرزندات حسینم، با من سخن بگو! پیش از آنکه بند دلم پاره شود و بمیرم.»

حسین از خانه بیرون آمدند، و فریاد می‌زدند: «يَا مُحَمَّدَاهُ يَا أَحْمَدَاهُ الْيَوْمَ جُدِّدْ لَنَا مَوْتَكَ إِذْ مَاتَتْ أُمَّنَا؛ ای محمد! ای رسول خدا!  امروز مردن تو برای ما تجدید شد، هنگامی که مادر ما از دنیا رفت.»

سپس به مسجد آمدند و پدرشان علی  را خبر کردند «وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَغُشِيَ عَلَيْهِ حَتَّى رُشَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ ثُمَّ أَفَاقَ فَحَمَلَهُمَا حَتَّى أَدْخَلَهُمَا بَيْتَ فَاطِمَةَ» ؛  در حالی که حضرت در مسجد بود، (آن حضرت از شنیدن خبر مرگ فاطمه) غش کرد، پس آب بر روی او پاشیدند تا اینکه

<sup>۱۳</sup>. بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۸۶، ح ۱۸۳.  
<sup>۱۴</sup>. بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۴۲، ص ۲۴، ذیل حدیث ۴۴.

به هوش آمد و با کمک حسنین وارد خانه فاطمه  شد.»

امام علی  که در جنگ احد بیش از ۷۰ زخم برداشت؛ ولی غش نکرد،  
وقتی شمشیر مسموم «ابن ملجم ملعون» بر فرقش اصابت کرد، غش نکرد،  
داغ حضرت زهرا  آنچنان بر مولا سنگین آمد که از هوش رفت.

من علیم که خدا قبله‌ما ساخت مرا

جز خدا و نبی و فاطمه نشناخت مرا

من که یکباره در از قلعه خیبر کندم

داغ زهرا به خدا از نفس انداخت مرا

